



واکاوی ادبیات اقلیت در اندیشه دلوز و گتاری

مقاومت در برابر استانداردسازی فرهنگی و جهانی شدن

فاضل محمود

ژیل دلوز به همراه فلیکس گتاری، با ایده‌های بدیع و مفاهیم جدید برساخته خود تاثیر عمیقی بر اندیشه معاصر گذاشته‌اند. در میان آثار مشترک آنها، تامل‌شان بر گزاره ادبیات اقلیت جایگاه ویژه‌ای دارد. تفکر دلوز درباره ادبیات اقلیت فراتر از شناخت ساده و متداول درباره مفهوم اقلیت است. ایده اقلیت در این مفهوم به ایده‌هایی مربوط می‌شود، جایی که ادبیات اقلیت، امکانی برای افراد و جوامع می‌شود تا خود را از محدودیت و گیر و گرفت ساختارهای اجتماعی، زبانی و فرهنگی مسلط رها کنند. البته باید گفت ادبیات اقلیت، ادبیات یک زبان اقلیت نیست، کاری است که یک اقلیت در دل یک زبان اکثریت انجام می‌دهد. در اینجا دلوز و گتاری سوالی را در کتاب مطرح می‌کنند و آن هم این است که چگونه ادبیات اقلیت را از زبان خود آن اقلیت ریشه کن کنیم و بدان امکان دهیم تا زبان را به مبارزه خواند و ناگزیرش کند به پیمودن راهی انقلابی؟ چگونه می‌توان در نسبت با زبان خود یک نوماد «یلیاتی»، یک مهاجر، یک کولی بود؟ در واقع در مفهوم ادبیات اقلیت به قول دلوز، زبان در واقع بی‌وطن‌شدگی را جبران و از راه باز وطن‌یابی در معنا چنین می‌کند. با پذیرش ادبیات اقلیت، نویسندگان می‌توانند منحصر به فرد بودن و تفاوت خود را بدون انطباق با انتظارات هنجاری بیان کنند. این کنش مقاومتی در برابر استانداردسازی فرهنگی است که صدایی برای گروه‌ها و افراد به حاشیه رانده شده ارایه می‌دهد. در این سیلان (۲)، ادبیات اقلیت به ابزاری قدرتمند برای ساخت هویت و به چالش کشیدن هنجارهای رسمی تبدیل می‌شود. ایده ادبیات اقلیت دلوز برای اولین بار با همکاری فلیکس گتاری، در کتابی با عنوان «کافکا: به سوی ادبیات اقلیت» ارایه شد و بعد از آن توسط دلوز و نویسندگان دیگر این مفهوم به حوزه‌های هنری و سینما نیز کشیده شد. برای درک این ایده، تمایز بین ادبیات اکثریت و ادبیات اقلیت بسیار مهم است. ادبیات اکثریت با آثار اصلی متعارف مرتبط است که عمدتاً به زبان‌های غالب نوشته شده‌اند و هنجارهای فرهنگی تثبیت شده را منعکس می‌کنند. این آثار نماینده یک ملت یا فرهنگ خاص در نظر گرفته می‌شوند یا ادبیاتی هستند که یک منشا تاریخی دارند و همیشه نام استادانی در پشت آنها «سوسو» می‌زند. از سوی دیگر، ادبیات اقلیت در حاشیه این هنجارها قرار دارد. این ادبیات، اغلب در زبان‌ها یا مناطقی که در صحنه ادبی جهان ارزش کمتری دارند، پدیدار می‌شود. ادبیات اقلیت از قواعد از پیش تعیین شده زبان، فرم یا محتوا پیروی نمی‌کند. مشخصه آن عدم تبعیت از هنجارها، مقاومت و خلاقیت آنارشیک آن است. در «کافکا: به سوی ادبیات اقلیت»،

دلوز و گتاری، آثار فرانتس کافکا را به عنوان نمونه‌ای نمادین از ادبیات اقلیت کاوش می‌کنند. کافکا، نویسنده آلمانی زبان چک، با گریز از قراردادهای زمان خود، جهان ادبی منحصر به فردی را خلق کرد. آثار او نقاط عجیب و نگران‌کننده هستی انسانی را می‌کاود و قطعیت‌های زبانی و فرهنگی را زیر سوال می‌برد. به گفته دلوز، کافکا تجسم نویسنده اقلیت است که از انطباق با هنجارهای تثبیت شده امتناع می‌ورزد، بنابراین اثری خلق می‌کند که از مرزهای فرهنگی و زبانی فراتر می‌رود. کافکا از طریق نوشته‌هایش فضاهای بالقوه را می‌گشاید و خواننده را به بازنگری در حدود ادبیات و اندیشه دعوت می‌کند، کافکا در اینجا نه سراغ زبان آلمانی ادبی و مرسوم یا زبان استادانی چون گوته، بلکه سراغ زبان آلمانی چک یعنی زبانی به حاشیه‌رانده می‌رود. موقعیت خاص یهودیان پراگ در نسبت با «چهار زبان» چگونه بود؟ زبان محلی برای این یهودیان که ریشه روستایی داشتند زبان چک بود، اما این زبانی بود در حال فراموشی و سرکوب شدن و آیدیش هم‌زبانی خوار بود که با بدگمانی با آن روبه‌رو می‌شدند، آن سان که کافکا گفته هراس آور بود. آلمانی، زبان بروکراتیک دولتی، زبان تجاری کسب و کار بود و زبان گوته نیز کارکردی ارجاعی و فرهنگی یافته بود. پس نزد کافکا ادبیات نباید تابع ادبیات رسمی باشد، بلکه باید باعث گسست از هنجارهای ثابت شده باشد. این گسست به پرسش دائمی ساختارهای قدرت زبانی، فرهنگی و اجتماعی دامن می‌زند. بنابراین، ادبیات اقلیت تبدیل به نیرویی پویا می‌شود که سلسله مراتب سنتی را به هم می‌زند و راه را برای اشکال جدید بیان باز می‌کند. در این مقاله سعی خواهیم کرد از دریچه سه مفهوم کلیدی دلوز یعنی «قلمروزدایی» (۳)، «خط گریز» (۴) و «ریزوم» (۵) به ابعاد ادبیات اقلیت بپردازم.

قلمروزدایی

دلوز و گتاری بر این باورند که قلمروزدایی اساسی‌ترین ویژگی ادبیات اقلیت است. در رابطه با مفهوم قلمروزدایی در ادبیات اقلیت، نویسنده میان نوشتار خود و قلمروهای فرهنگی تثبیت شده گسست ایجاد می‌کند. نویسندگان ادبیات اقلیت به دنبال رهایی خود از رمزگان زبانی و فرهنگی غالب هستند، پس قلمروزدایی به گسست از قلمروهای فرهنگی و زبانی تثبیت شده اشاره دارد؛ این به معنای رهایی از هنجارهای تحمیل شده توسط زبان‌های غالب یا سنت‌های ادبی متعارف است. قلمروزدایی با رهایی نویسندگان از محدودیت‌های قلمروهای فرهنگی و زبانی تثبیت شده، به عنوان نیروی محرکه‌ای برای ادبیات اقلیت عمل می‌کند. در اینجا نویسندگان ادبیات اقلیت فضاهای بیانی جدیدی را کشف و آثاری خلق می‌کنند که طبقه‌بندی‌های مرسوم را به هم می‌زنند. قلمروزدایی تبدیل به فراخوانی برای فراتر رفتن از مرزها، ساختار شکنی هویت‌های فرهنگی از پیش تثبیت شده و ساختن روایت‌هایی می‌شود که انتظارات هنجاری را به چالش می‌کشد؛ این یک کنش مقاومتی در برابر همسان‌سازی فرهنگی و امکانی برای تولید فضاهایی به منظور بیان اصیل است. قلمروزدایی، کاوش مداوم را تشویق و نویسندگان را دعوت می‌کند تا از مرزهای فرهنگی فراتر روند و آثاری خلق کنند که از هر طبقه‌بندی پیش‌اندیشیده‌ای فراتر رود.

خط گریز در رابطه با ادبیات اقلیت

خط گریز، در فلسفه دلوزی، نشان دهنده یک مسیر گریز، گریزی خلاقانه از الگوهای مرسوم است. برای ادبیات اقلیت، خط گریز دعوت به نوآوری و خلاقیت آنارشیک است. خط گریز، تکوین گستره و فضایی است که در آن خلاقیت می تواند شکوفا شود. خط گریز را نباید با فرار از مسوولیت و تعهد اشتباه کرد، بلکه به چالش کشیدن ساختارهای مستقر و بخشیدن صدا به حاشیه های مسکوت است. خط گریز، مظهر تمایل به فرار از هنجارهای تثبیت شده و ردیابی مسیرهای خلاقانه به سمت امر ناشناخته است. خط گریز فراخوانی است به آزادی هنری، به کشف مداوم و به پرسشگری مستمر از قراردادها.

ریزوم و ادبیات اقلیت

مفهوم ریزوم که از زیست شناسی گیاهی به عاریت گرفته شده است، برای توصیف یک ساختار غیرخطی و غیر سلسله مراتبی استفاده می شود. برخلاف نقشه و رویش درختی که در آن هر عنصر تابع دیگری است، کنش ریزومی به صورت افقی گسترش می یابد و نقاط را بدون مرکزیت ثابت به هم متصل می کند. در زمینه ادبیات اقلیت، ریزوم همان صفحه ای است که نوشته های حاشیه ای در آن تکامل می یابند. ادبیات اقلیت، با اتخاذ شکل ریزوماتیک، خود را از ساختارهای متعارف رها می کند. روایت ها درهم تنیده می شوند، صداها بدون پیروی از سلسله مراتب از پیش تعیین شده، تکثیر می شوند. این رویکرد موجب تنوع روایی می شود، جایی که نویسندگان اقلیت مسیرهای مختلف را بدون محدود شدن به یک روایت غالب در پیش می گیرند. ادبیات اقلیت، در حالت ریزوماتیک خود، به صورت شبکه ای پیچیده از پیوندهای متقابل تبدیل می شود که در آن هر نقطه یک مرکز بالقوه است. روایت ها به صورت افقی پخش می شوند، به شیوه ای غیرخطی در هم تنیده می شوند و شبکه ای ارگانیک از ایده ها و صداها ایجاد می کنند که در آن نویسندگان، به خلق مسیرهای روایی متنوعی و رای محدودیت خطی و رفتار متنی تمرکز گرا می پردازند. ریزوم، به چنگ آوردن آزادی خلاقانه است. پس در این گونه ادبیات، هر سه مفهوم حیاتی ریزوم، قلمروزدایی و خط گریز با هم ادغام می شوند و پیامد این ادغام و صورت بندی؛ تنوع، مقاومت و خلق ادبیاتی یکسره متفاوت با ادبیات اکثریت است. ادبیات اقلیت از این منظر، به نیرویی پویا تبدیل می شود، نویسنده کاوشگر است و قاره ای جدید به قاره های جهان می افزاید.

نتیجه

مفهوم ادبیات اقلیت به زعم دلوز، آفرینش ادبی را متحول می کند و ما را و ما را می دارد تا سلسله مراتب تثبیت شده را زیر سوال ببریم و غنا و سرزندگی را که از حاشیه بیرون می آید، دریابیم. بنابراین، ادبیات اقلیت، زمینی حاصلخیز برای نوآوری، براندازی و خلاقیت است و مرزهای فرهنگی و زبانی را به چالش می کشد تا افق های ادبی جدید را آشکار کند. پذیرش ادبیات اقلیت، ما عنصر رهایی بخش نوشتن را در آغوش می گیریم و به فراتر از مرزها می رسیم تا ناشناخته ها را کشف کنیم. دلوز و گتاری اصرار دارند که ادبیات اقلیت مردمی در اقلیت را خلق می کند. این صرفاً یک مقوله ادبی نیست، بلکه نیرویی است که افراد را گردهم می آورد تا تجربیات حاشیه ای را به اشتراک بگذارند. این افراد به هویت ملی یا قومی محدود نمی شوند، بلکه به جامعه ای از افراد که تجربه مشترکی از قلمروزدایی و مبارزه دارند، پیوند می خورند. دلوز از طریق ادبیات اقلیت، ایجاد یک جامعه جدید را پیشنهاد می کند، جامعه ای پر جنب و جوش است که حول مقاومت و خلاقیت شکل می گیرد و کسانی را که به دنبال رهایی از هنجارهای

ظالمانه و کشف افق‌های جدید هستند، متحد می‌سازد. با اتخاذ دیدگاه دلوزی در مورد ادبیات اقلیت، از ما دعوت می‌شود تا قدرت ویرانگر نوشتن را بشناسیم و تنوع صداهایی را که از حواشی بیرون می‌آیند، بپذیریم. دلوز در کتاب دیالوگ‌ها می‌گوید: «هدف نوشتن رساندن زندگی به وضعیت یک قدرت غیرشخصی است.» تفکر دلوز درباره ادبیات اقلیت از واقعیت سیاسی جدا نیست. این بخشی از یک دیدگاه متعهد است که در آن عمل نوشتن به دستمایه‌ای برای مقاومت در برابر مکانیسم‌های سرکوب تبدیل می‌شود. نویسندگان اقلیتی با قلمروزدایی زبان و ایجاد خطوط گریز، فعالانه در شکل‌گیری مقاومت سیاسی شرکت می‌کنند. به گفته دلوز، ادبیات اقلیت نیز کاوش عمیق هویت است. نویسندگان با گریز از هنجارهای متداول فرهنگی، سفری درونی را آغاز می‌کنند و معنای تعلق به یک جامعه یا فرهنگ را زیر سوال می‌برند و باز تعریف می‌کنند. این کاوش هویت به نوعی رفتار مقاومتی در برابر استانداردسازی فرهنگی و جهانی شدن تبدیل می‌شود. در دنیایی که هویت‌های فرهنگی اغلب توسط نیروهای جهانی‌سازی تضعیف می‌شوند، ادبیات اقلیت راهی برای حفظ و تجلیل از تنوع ارایه می‌دهد. این وسیله‌ای برای بازیابی هویت‌های اغلب نادیده گرفته شده و ایجاد روایت‌های جایگزینی می‌شود که از کلیشه‌های از پیش موجود گریز می‌کنند.

پاورقی

۱- مدرس ادبیات فارسی در دانشکده زبان دانشگاه صلاح‌الدین، اقلیم کردستان عراق

۲- flux

۳- déterritorialisation

۴- ligne de fuite

۵- Rhizome

دلوز و گتاری بر این باورند که قلمروزدایی اساسی‌ترین ویژگی ادبیات اقلیت است. در رابطه با مفهوم قلمروزدایی در ادبیات اقلیت، نویسنده میان نوشتار خود و قلمروهای فرهنگی تثبیت شده گسست ایجاد می‌کند. نویسندگان ادبیات اقلیت به دنبال رهایی خود از رمزگان زبانی و فرهنگی غالب هستند، پس قلمروزدایی به گسست از قلمروهای فرهنگی و زبانی تثبیت شده اشاره دارد